**درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری**

**بحث: زکات**

**14011201**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

بحث سندی روایت محض الاسلام را می‌خواستیم بکنیم. روایت محض الاسلام اوّلین راوی سندش عبد الواحد بن محمد بن عبدوس هست. در برنامۀ درایة النور یا در برنامۀ اسناد صدوق. در مورد عبد الواحد بن محمد بن عبدوس اینجوری نوشته که براساس حرف‌های من نوشته شده. امامیٌّ ثقة علی الظاهر فقد اکثر الشیخ الصدوق من الروایة عنه. قرائنی بر وثاقت عبد الواحد بن محمد بن عبدوس ذکر شده. غیر از قرائنی که اینجا ذکر شده بحث اکثار ترضّی شیخ صدوق و ترحم شیخ صدوق هست که ما قبلاً عرض کردیم که دلیل نیست. اما اینهایی که اینجا ذکر شده دو تا قرینه است. یکی اکثار شیخ صدوق از روایت از او که خب ما قبول داریم. من مراجعه کردم ببینم چند تا روایت صدوق از او نقل کرده، تکراریاتش را هم حذف کردم ۴۰ تا روایت همینجوری اجمالاً پیدا کردم حالا سریع می‌خوانم تکراری‌هایش را هم می‌گویم.

 فقیه، جلد ۳، صفحۀ ۳۷۸، رقم ۴۳۳۱؛ جلد ۴، صفحۀ ۴۱۹، رقم ۵۹۱۵، روایت علل است. و ۴۵۷ که طریق به همان علل است. ۵۲۷ طریق به عثمان بن زیاد است.

امالی صدوق، مجلس ۸۶-۷. توحید ۷۶-۳۲. ۱۳۷-۱۰. ۲۴۲-۴. ۲۶۹-۶. ۴۱۶-۱۶. خصال ۵۸-۷۹. صفات الشیعة ۵۰.

عیون، جلد ۱، صفحۀ ۹۹-۸. ۱۱۸-۹ مکرر است. ۱۳۱-۲۷ مکرر است. ۱۳۶-۲۴ مکرر است. ۲۰۹-۱ مکرر است. ۳۰۶-۶۷. ۳۰۷-۶۹. ۳۱۴-۸۸ که مکرر است. ۳۱۵-۹۰، جلد ۲، صفحۀ ۲۲، رقم ۵۰ مکرر است. ۲۳-۵۲. ۷۷-۷. ۹۹-۱ مکرر است. ۱۲۱-۱ همین محض الاسلام ماست. ۲۲۵-۳. اشهر الثلاثة ۳۹ مکرر است. کمال الدین ۳۳. ۳۸ مکرر است. ۲۴۰-۶۱. ۲۸۶-۳. ۲۸۷-۵. ۳۱۶-۵. ۳۱۷-۲. ۳۲۹-۱۲. ۳۴۲-۲۳. ۳۷۸-۳. ۴۱۱-۶. ۴۳۳-۱۵. ۴۸۵. ۴۸۱-۹.

معانی الاخبار ۱۱۳-۱. ۱۲۴-۱ که مکرر است. ۱۴۵-۲ مکرر است. ۱۸۰-۱ مکرر است. ۳۰۰-۱. ۳۸۹-۲۷ مکرر است. ۳۹۵-۵۲ مکرر است.

علل الشرایع ۸-۴. ۱۵۸-۱. ۲۴۵-۸ مکرر است. ۲۴۶-۹ مکرر است. ۲۵۱-۹ مکرر است. ۲۹۹-۱. ۳۶۸-۴. ۵۶۸-۴ که ۴۰ تا حدیث شد. ظاهراً اشتباه نکرده باشم. حالا یکی دو تا این وسط باید مکرر بوده باشد که من ذکر نکرده باشم. به هر حال حدود ۴۰ تا روایت غیر تکراری هست. خب این مقدار کافی هست برای این که وثاقتش را اثبات کند. البته عبد الواحد بن محمد بن عبدوس از مشایخ اصلی شیخ صدوق نیست. اینجور نیست که جزء مشایخ. به خاطر همین ایشان طریق به عبد الواحد بن محمد بن عبدوس ذکر می‌کند. می‌گوید ما رویت عن عبد الواحد بن محمد بن عبدوس فقد رویته عنه. چون اینقدر معروف نبوده به عنوان شیخ. شیخ صدوق این است که طریق ذکر می‌کند که چون بعضی جاها رویٰ عبد الواحد بن محمد بن عبدوس تعبیر کرده. با این تعبیر که تعبیرش روشن نبوده که شیخش است. ایشان می‌گوید شیخم است. به هر حال جزء مشایخ اصلی‌اش مثل پدرش و ابن ولید و محمد بن علی ماجیلویه نیست ولی همان ۴۰ تا کافی هست برای اثبات وثاقتش.

شاگرد: محمد بن قاسم اصغرآباتی هم از مشایخ غیر معروفش است که همین عبارت را دارد.

استاد: بله. آن هم همینجور. آن هم جزء مشایخ غیر معروفش است.

شاگرد: علی الظاهر برای چی فرمودید؟

استاد: حالا علی الظاهر را توضیح می‌دهم.

ما در اصطلاح درایه یک اصطلاح علی التحقیق داریم یک اصطلاح علی الظاهر. علی التحقیق در جاهایی به کار برده می‌شود که یک توثیق امارات عامه‌ای که خلاصه ما قبول داریم بر توثیق یک نفر هست. علی الظاهر در جایی که از یک عبارتی استظهار وثاقت می‌کنیم. این ناظر به وجه دومی هست که اینجا ذکر شده. که البته آن وجه دوم را هم می‌خواهم مناقشه کنم. یک تعبیری کسی کتابی نوشته مقاله‌ای نوشته بود خود مشت مالی، نمی‌دانم برای یک است. این را از باب خود مشت مالی می‌خواهم مناقشه کنم. البته مطلبش را قبلاً گفتم.

وجه دوم این هست و رجّح حدیثه علی حدیث حمزة بن محمد العلوی الذی حققنا وثاقته و صحة مذهبه و قال حدیث عبد الواحد بن محمد بن عبدوس و قد رضی الله عنه عندی اصح. این در ذیل همین روایت ما عبارتی دارد که حدیث عبد الواحد بن محمد بن عبدوس را اصح تلقی کرده. ما سابق به این روایت استناد کرده بودیم بر اثبات وثاقت عبد الواحد بن محمد بن عبدوس با توجه به این که آن روایت دیگر را صحیح دانستیم. و این اصح بودنش را گفتیم مثلاً دلالت بر وثاقت این راوی دارد. البته یک نکته‌ای به طور کلی این استدلال بر پایۀ تعبیر افعل تفضیل نیست. یک بحث این هست که آیا فرض کنید ابوه اوثق. آیا تعبیر ابوه اوثق دال بر وثاقت مفضَّل و مفضَّلٌ علیه هست یا نیست؟ ما آن را قبول نداریم. اینجا هم اصح به خود اصح به تنهایی کافی نیست برای اثبات این که هر دوی اینها صحیح به آنها اطلاق می‌شود. آنجا در جای خودش گفتیم که اصح، یعنی افعل تفضیل دال بر اطلاق وصفی که از مبداء گرفته می‌شود بر مفضل و مفضل علیه نیست. دو بحث است. یکی این که مفضل و مفضل علیه مشتمل بر مبداء هستند. از مبداء در مفضل و مفضل علیه وجود دارد. این یک نکته. ولی این که کلمۀ فرض کنید می‌گوییم زید اعلم از عمرو است. اعلم در جایی اطلاق می‌شود که زید علمی داشته باشد، عمرو هم علمی داشته باشد. علم زید بیشتر از علم عمرو باشد. ولی مجرد این که زید علمی داشته باشد کافی نیست برای این که کلمۀ عالم را به او اطلاق کرد. عالم به کسی می‌گویند که علم قابل توجهی داشته باشد که عالم به او اطلاق کرد. ولی در اعلم لازمه‌اش این نیست که، در مفضل و مفضل علیه وصفی که از آن مبداء گرفته می‌شود اسم فاعلش، یا صفت مشبه‌اش به آن بشود اطلاق کرد. و آن که ما نیاز داریم این است که مثلاً اوثق کلمۀ ثقه علی وجه الاطلاق به آن اطلاق کرد. و الا یک کسی که فی الجمله یک اعتبار امّایی در آن باشد این کافی نیست. فرض کنید دو تا راوی هستند، یک راوی از ۱۰۰ تا حدیث، ۵ تا حدیثش مورد قبول است. یک راوی هست از ۱۰۰ تا حدیث، ۳ تا حدیث مورد قبول است. آن ۵ تایی نسبت به ۳ تایی اوثق است. ولی این کلمۀ ثقة در مورد هیچکدامشان هم نمی‌شود اطلاق کرد. آن که ما می‌خواهیم باید ثقه علی وجه الاطلاق به آن اطلاق کرد. در ما نحن فیه هم دو تا طریق را که می‌گوید این طریق این روایت اصح از آن روایت است، نمی‌خواهد بگوید هر دویش صحیح است که. آن که اصح نیست مفضل علیه آنش را که می‌خواهد صحیح نیست دیگر. ولی بحث این است که فی الجمله بهره‌ای از صحت که او دارد این بهره‌اش بیشتر از آن است. پس بنابراین استدلال به اصح به عنوان صیغۀ تفضیل نیست. بلکه استدلال به این است که چون آن صحیح هست این که بخواهد اصح باشد باید صحیح بودن در مورد این هم بشود اطلاق کرد. بعد از این که پذیرفتیم که مفضل علیه صحیح است، برای مفضل هم می‌توانیم صحیح بودن را اطلاق کنیم. خب اصل استدلال این است.

ولی به نظر می‌رسد که این ناظر به این جهت مورد بحث ما نیست. چون بحثی که در ذیل هست یک تفاوت‌های متنی بین این دو تا روایت وجود دارد. روایت حمزة بن محمد یک تغییراتی دارد که آن متن‌هایش بر خلاف مذهب شیعه است. ولی در نقل عبد الواحد بن محمد بن عبدوس بر خلاف چیز نیست. ایشان می‌گوید که این نقلی که بر طبق مذهب شیعه است اصح از آن نقلی است که بر خلاف مذهب شیعه است. مربوط به متن است. مربوط به سند و اینها نیست. حالا عبارت‌هایش را هم بخوانم.

«حَدَّثَنِي‏ بِذَلِكَ‏ حَمْزَةُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ زَيْدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو نَصْرٍ قَنْبَرُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ شَاذَانَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ عَنِ الرِّضَا علیه السلام‏ إِلَّا أَنَّهُ لَمْ يَذْكُرْ فِي حَدِيثِهِ أَنَّهُ كَتَبَ ذَلِكَ إِلَى الْمَأْمُونِ»

اصل روایت از امام رضا نقل کرده بدون ارتباطش با مأمون.

«وَ ذَكَرَ فِيهِ الْفِطْرَةَ مُدَّيْنِ مِنْ حِنْطَةٍ وَ صَاعاً مِنَ الشَّعِيرِ وَ التَّمْرِ وَ الزَّبِيبِ»

این فتوای ابو حنیفه است یا مالک است. از فتوای عامه است که در نزد شیعه، در این نقل این هست که فطره در تمام چیزها صاع هست.

زَكَاةُ الْفِطْرِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ رَأْسٍ صَغِيرٍ أَوْ كَبِيرٍ- حُرٍّ أَوْ عَبْدٍ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى- مِنَ الْحِنْطَةِ وَ الشَّعِيرِ وَ التَّمْرِ وَ الزَّبِيبِ- صَاعٌ وَ هُوَ أَرْبَعَةُ أَمْدَادٍ.»

این چیزی هست که فتوای امامیه این است. ولی این می‌گوید ذکر الفطرة مدین من حنطة، در مورد حنطه نصف صاع گفته. این نصف صاع فتوایی بوده که اصلش هم عثمان است، یک چیز قدیمی هست که از آنها ناشی شده و آمده. و شعیر و تمر و زبیب را صاع گفتند، نسبت به حنطة نصف صاع گفتند. چون حنطة گرانتر بوده و اینها، همچین چیزی گفته این یک.

«وَ ذَكَرَ فِيهِ أَنَّ الْوُضُوءَ مَرَّةً مَرَّةً فَرِيضَةٌ وَ اثْنَتَانِ إِسْبَاغٌ»

یعنی قطعات وضو یکبار یکبار باید باشد.

«ثُمَّ الْوُضُوءُ كَمَا أَمَرَ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ- غَسْلُ الْوَجْهِ وَ الْيَدَيْنِ إِلَى الْمِرْفَقَيْنِ- وَ مَسْحُ الرَّأْسِ وَ الرِّجْلَيْنِ مَرَّةً وَاحِدَةً.»

حالا اینش خیلی کلمۀ اسباغ بودن را آورده، خیلی چیز شاید نباشد. عمده‌اش آن بعدی‌اش است.

«وَ ذَكَرَ فِيهِ أَنَّ ذُنُوبَ الْأَنْبِيَاءِ علیه السلام صَغَائِرُهُمْ مَوْهُوبَةٌ»

ذنب برای انبیاء قائل شده ولی قائل شده که ذنوب صغیره دارند ولی ذنوب صغیره‌ای هست که خدا آن ذنوب را می‌بخشد. ولی در این تعبیری که در اینجا هست. که می‌گوید انبیاء اصلاً معصومون، لا ذنب لهم لانهم معصومون این تعبیر اینجا هست.

شاگرد: از اختصاصات اعمش است؟

استاد: شاید آنجا باشد. در این نقل نبود. در اعمش هست که ان الانبیاء فانهم معصومون. آن در چیز هست.

«أَنَّ ذُنُوبَ الْأَنْبِيَاءِ علیه السلام صَغَائِرُهُمْ مَوْهُوبَةٌ» احتمالاً در این نقل اصلاً ندارد این تکه را.

«وَ ذَكَرَ فِيهِ أَنَّ الزَّكَاةَ عَلَى تِسْعَةِ أَشْيَاءَ عَلَى الْحِنْطَةِ وَ الشَّعِيرِ وَ التَّمْرِ وَ الزَّبِيبِ وَ الْإِبِلِ وَ الْبَقَرِ وَ الْغَنَمِ وَ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ.»

شاگرد: اشکال ندارد. نباشد هم اصح می‌شود.

استاد: آن اشکال ندارد. و العشر من الحنطة و الشعیر و التمر و الزبیب اذا بلغ خمسة اوساغ. حالا آن تکۀ اخیرش «الزَّكَاةَ عَلَى تِسْعَةِ أَشْيَاءَ» احتمالاً این ریزه‌کاری‌هایی که اینجا در زکات دارد که الزکاة الفریضة علی مائتی درهم خمسة دراهم. این ۴، ۵ تا خط را همه‌اش را خلاصه کرده در همین که زکات با این ۹ چیز است. باز نکرده. و الا این مشکل خاصی ندارد. مشکلش فقط احتمالاً این که می‌گوید الزکاة علی تسعة اشیاء می‌خواهد بگوید فقط ۹ تا چیز زکات را ذکر کرده. این که هر کدامشان امثال اینها، حالا آنش خیلی مهم است. علی ای تقدیر به هر حال ظاهراً ناظر به همین. یکی این که «الْفِطْرَةَ مُدَّيْنِ مِنْ حِنْطَةٍ وَ صَاعاً مِنَ الشَّعِيرِ وَ التَّمْرِ وَ الزَّبِيبِ» است. و یکی هم به این ذنوب الانبیاء صغائرهم موهوبة، به آنها ناظر هست که ذنب اثبات کرده. اینجا به نظر می‌رسد ایشان، مرحوم صدوق هر دو طریق را معتبر می‌دانسته. لا اقل طریق عبد الواحد را معتبر می‌دانسته. این معلوم نیست ناظر به آن طریق. در آن طریق ۲، ۳ نفر دیگر هست، ابو نصر، قنبر بن علی بن شاذان عن ابیه. معلوم نیست صدوق اینها را معتبر بداند. اشکال قضیه این بود که حدیث عبد الواحد بن محمد بن عبدوس عندی اصح فقط حمزة بن محمد را در نظر گرفتیم. ولی ابو نصر قنبر بن علی بن شاذان و ابیه. اگر ناظر به کل سند باشد کل آن سلسله را باید تصحیح بکنیم. و اشتباهی که شده همین است که کل سلسله را تصحیح نکردیم. وقتی کل سلسله را تصحیح نکنیم اصح نمی‌تواند ناظر به سند باشد. نمی‌شود اثبات کرد که ناظر. ناظر به متن است. می‌خواهد بگوید این متن، متنی که هم این عبد الواحد بن محمد بن عبدوس نقل کرده این متن، متن اصح از آن متن هست. بنابراین از این طریق نمی‌توانیم اثبات کنیم که ایشان عبد الواحد بن محمد بن عبدوس را می‌خواهد تصحیح سندی بکند.

شاگرد: خصوص این روایت. کلاً می‌خواهیم برویم توثیق کنیم که بعد سند این روایت را درست کنیم. حالا همینجا شیخ صدوق گفته این نقلش بهتر از آن نقلی است که.

استاد: نه، اگر ناظر به سند باشد، بگوید سند آن صحیح است، سند این اصح است خب توثیق می‌شود دیگر. ولو در اینجا. می‌خواهیم بگوییم ناظر به سند اصلاً نیست، ناظر به متن است.

شاگرد: آن ۴۰ تا را بررسی کردید الزامش اینها را یا نه؟ همینجوری؟

استاد: ۴۰ تا ولو غیر الزامیات هم باشد کافی است. حالا آن ۱۳ تا را. آن حداقل‌ها باشد آن یک حرف دیگر است ولی نه، این مقدارها کافی هست برای.

شاگرد: حالا علی الظاهر باید حذف بشود یا کلا؟

استاد: علی الظاهرش باید حذف بشود بشود علی التحقیق. چون اکثر الشیخ الصدوق من الروایة عنه، آنش درست است. آن وجه دومش درست نیست. رجّع حدیثه. و الا اصل مطلبش. ما آن حدیث حمزة بن محمد علوی را یک غفلتی شده، آن حمزة بن محمد علوی فقط خود حمزة بن محمد علوی را می‌شود توثیق کرد. بقیه‌اش را نمی‌شود. حالا توضیح می‌دهم آن قنبر بن علی بن شاذان و پدرش و اینها آنها توثیق به درد بخور ندارند. بنابراین اگر مربوط به سند باشد و از آن طریق بخواهیم درست بکنیم باید کل سلسله را درست بکنیم نه خصوص حمزة بن محمد که با این بخواهیم مشکل را حل بکنیم. این است که این بقیه‌اش باید حذف بشود. باید بگوییم امامی ثقة علی التحقیق فقد اکثر الشیخ الصدوق من الروایة عنه.

یک ذیلی دارد آن ذیل هم خوب است. و ما قیل من ان کلام الصدوق لا یدل علی. به جای کلام الصدوق تعبیر بکنیم ان الروایة الصدوق. کلام الصدوق چون تعبیر کردیم به خاطر این بوده که آن علی الظاهر را درست کنیم. و ما قیل من ان الروایة الصدوق لا یدل علی توثیق عبد الواحد و لا علی حسنه لکونه مبنیا علی اصالة العدالة. این عبارت آقای خویی است. ناظر به فرمایش آقای خویی است. آقای خویی اکثار روایت صدوق را می‌گوید مبنی بر اصالة العدالة است خب ما قبول نداریم و اکثار روایت صدوق را کافی می‌دانیم. اصالة العدالة را به طور کلی اینکه قدما به آن قائل بودند مطلب درستی نیست. به خصوص شیخ صدوق. شیخ صدوق قرائن روشن دارد که اصالة العداله‌ای نیست. یکی از قرائنش این هست که ایشان در مستثنیات ابن ولید مواردی که استثناء کرده یک سری موارد می‌گوید مواردی که گفته بعض اصحابنا این موارد را من قبول ندارم. در حالی که محمد بن احمد بن یحیی اصالة العدالة را که آقای خویی می‌گویند، می‌گویند که ایشان کل امامیٍّ لم. هر امامی که ازش ذم نداشته باشد لم یذهب فیه قدح، آنها را قبول می‌کند.اگر کسی اصالة العداله‌ای باشد بعد بعض اصحابنا را قبول بکند.

یک جایی در منتخبات سعد بن عبدالله را می‌گوید که من روایت‌هایی از این منتخبات را نقل می‌کنم که ضربدر زدم، آنهایی که از طرق ثقات هست آنها را نقل می‌کنم. ما عرف من طرق الثقاة. یک همچین تعبیری در ذیل کتاب منتخبات دارد. اینها پیداست که صدوق اینجور نیست که اصالة العداله‌ای باشد و ما عرف من طریق الثقاة را ما قبول می‌کنیم. حالا آن در جای خودش بحثش مفصل است نمی‌خواهم وارد بحث بشوم.

عبد الواحد بن محمد بن عبدوس درست است.

نفر بعدی علی بن محمد بن قتیبه است. علی بن محمد بن قتیبه هم عبارتی که در کتاب برنامۀ درایة النور هست این است: امامی ثقة علی التحقیق فقد اعتمد علیه الکشی و اکثر من الروایة ؟؟؟

این روایت عبارت دقیق نوشته شده و من توضیحی در مورد این عبارت بدهم. در این روایت ننوشته شده که فقد رویٰ عنه الکشی. فقد اعتمد علیه الکشی. چرا رویٰ عنه الکشی یا فقد اکثر من الروایة عنه نوشته نشده؟ چون کشی از کسانی هست که در موردشان گفتند یروی عن الضعفاء و یعتمد المراسیل. بنابراین اکثار روایت کشی از یک راوی به تنهایی اگر ویژگی خاصی در موردش نباشد دلیل بر وثاقت نیست.

شاگرد: این تعبیر هست در مورد کشی آیا درست است؟

استاد: حالا من در موردش توضیح می‌دهم. کشی از نصر بن صباح فراوان روایت می‌کند با تصریح به این که نصر بن صباح غالی است. می‌خواهم در مورد این مطلب می‌خواهم توضیح بدهم. که این اعتمد یعنی چی؟ رویٰ یعنی چی؟ اینها را من آوردم برای توضیح دادن این تعبیر. ببینید مرحوم شیخ نجاشی در مورد همین علی بن محمد بن قتیبه این فقد اعتمد علیه الکشی عبارت مرحوم نجاشی هست در مورد علی بن محمد قتیبه. می‌گوید علیه اعتمد ابو عمرو الکشی فی کتاب الرجال. این ترجمۀ علی بن محمد بن قتیبه، صفحۀ ۲۵۹ رقم ۶۷۸ است.

ببینید این تعبیر یروی عن الضعفاء و یعتمد المراسیل اصلاً یعنی چی؟ ما حالا یک بار مفصل احتمالاتی که در مورد این یروی عن الضعفاء و یعتمد المراسیل هست ذکر کردیم. یروی عن الضعفاء و یعتمد المراسیل یک احتمالش این هست که یعنی جامع‌نگار است. یعنی راوی را که با وجودی که یقین دارد که این راوی از جهت حالا مذهب یا از جهت وثاقت غیر قابل اعتماد هست با این حال آن راوی را می‌آورد. فقط به رواتی که از جهت مذهب و از جهت وثاقت مورد اعتماد هستند اکتفا نمی‌کند. رواتی که از جهت شرایط حجیت غیر قابل پذیرش هستند آنها را هم نقل می‌کند. این یک احتمال.

یک احتمال دیگر این هست که یروی عن الضعفاء و یعتمد المراسیل ناظر به این است که این آقا ساده‌اندیش است. افرادی را که واقعاً افراد معمولی ثقه نمی‌دانند این ثقه می‌داند. خیلی زود باور است. به دلیل زودباوری افرادی را که دیگران ثقه نمی‌دانند این ثقه می‌داند. این هم یک احتمال.

یک احتمال دیگری این که نه این که زودباور است، مبنای حدیثی‌اش متفاوت با دیگران است. اصالة العداله‌ای است. اصالة العدالة هم دو تا تفسیر دارد. این را در کلام آقای خویی به دو گونه اصالة العدالة تفسیر شده. یک گونه‌اش این هست که شخصی اگر امامی باشد و قدحی درباره‌اش وارد نشده باشد اصل این است که آن را عادل بدانیم. اصالة العدالة یعنی امامی که لم یظهر منه قدحٌ الاصل کونه عادلا. ما می‌گوییم عادل است. احکام عدالت را هم بار می‌کنیم. هر چی حکم عدالت داشته باشد برایش بار می‌کنیم. حکم به عدالت می‌کنیم.

یک مطلب دیگری که کلام آقای خویی در کلمۀ اصالة العدالة بیشتر با این معنای دوم سازگار است که تعبیر اصالة العدالة هم تعبیر نمی‌کند. تعبیر آقای خویی این هست که ممکن است مثلاً فلان راوی نظریه‌اش این باشد که امامی که لم یظهر منه قدحٌ روایتش معتبر است، لازم نیست وثاقت احراز بشود. همین که امامی بودن احراز بشود، ضعفش احراز نشود اعتبار روایت را اثبات می‌شود. این هم معنای دیگری هست که حالا ممکن است اصالة العدالة هم تعبیر بکنیم یعنی احکام عدالت را نسبت به روایتش بار می‌کنیم. روایت شخص عادل قبول است این هم روایتش قبول است. یعنی لازم نیست عدالت احراز بشود. همین که شخصی امامی باشد لم یظهر منه فسق، یا لم یرد فیه قدحٌ، ما روایتش را قبول می‌کنیم. نه این که می‌گوییم عادل است. اگر هم اصالة العدالة تعبیر شده مراد این هست که در پذیرش روایت نازل منزلۀ عادل تلقی شده است. مجموع تعبیر آقای خویی را که کنار هم بگذاریم این معنای دوم ظاهراً آقای خویی مرادشان معنای دوم است. بعضی جاها هم که اصالة العداله تعبیر کردند را باید به این معنای دوم که غالباً به این معنای دوم گرفتند حمل بشود. این ۴ تا معنایی که ما برای یروی عن الضعفاء و یعتمد المراسیل گفتیم فرق‌هایی دارد. بگوییم فرق‌هایش چی است؟ اگر آن معنای اوّل که جامع‌نگار باشد ما قائل باشیم. مثلاً معنای دوم را، اوّل فایده‌اش را بگویم. کسی که ساده‌انگار است، ساده اندیش است، این اگر توثیق هم بکند این توثیقش قبول نیست. چون ساده اندیش است. یعنی آن مواردی که متعارف افراد ثقه نمی‌دانند این ثقه می‌داند. این شخصی روی هر مبنایی از مبانی توثیقات ما بخواهیم مشی کنیم در مورد ساده‌اندیش یعنی قول رجالیون را حجت هم بدانیم قول رجالی زودباور قبول نیست. پس بنابراین اگر مبنا، مبنای دوم باشد معنایش این است که قول این رجالی قبول است. بنابراین نتیجۀ بحث این است که اگر در مورد کشی مبنای دوم قبول باشد اصلاً کل توثیقات کشی زیر سؤال می‌رود. در مورد کشی این قول دوم نیست. حالا من توضیح می‌دهم بعد در مورد خصوص کشی. اجازه بدهید من این بحث را به یک جایی برسانم بعد اگر اشکالی بود مطرح می‌فرمایید.

همچنین اگر ما مبنای سوم را قائل باشیم. بگوییم بر مبنای اصالة العدالة هم هست و این اصلاً توثیقاتش ممکن است بر مبنای اصالة العداله باشد. گفته فلانی عادل است ممکن است بر مبنای اصالة العدالة. اصلاً مبنایش اصالة العداله‌ای بوده. اصالة العدالة که اگر به آن معنای اوّلی که عرض کردم باشد می‌تواند توثیق کند. می‌تواند بگوید عادلٌ. فرض این هست که اصل عدالتش را احراز کرده باشد می‌تواند توثیق کند. وقتی می‌تواند توثیق کند معنای اوّل اصالة العدالة باز نتیجه‌اش این می‌شود که تمام این کسانی را که در موردشان یروی عن الضعفاء گفتند اگر مراد این باشد اصلاً شهادت صریحشان به عدالت راویان هم دیگر پذیرفته نیست. می‌تواند بر این پایه باشد. و این هم درست نیست. هیچکدام از اینها درست نیست. یعنی در واقع ما شاهد روشنی در مورد این که معنای دوم یا معنای سوم داشته باشیم نداریم. آن که هست یا معنای اوّل باید باشد یا معنای چهارم باید باشد. اگر معنای اوّل باشد که مرحوم شیخ طوسی در مورد بعضی از راویان این مطلب را دارد. در عُدّۀ شیخ طوسی این نکته را اشاره می‌کند در ذیل خبر واحد می‌گوید که سید مرتضی، البته تصریح به نام سید مرتضی نمی‌کند. ولی ناظر به فرمایشات سید مرتضی است. سید مرتضی که می‌گوید شما خبر واحد را که قبول دارید خبر ثقه را قبول دارید. و وثاقت روات این هست که صحت مذهب داشته باشند. این روایت‌هایی که شما نقل می‌کنید راوی‌هایش صحیح المذهب نیستند به خاطر آن عبارت معروفی که از سید مرتضی هست که مورد پاسخ بعضی‌ها هم قرار گرفته. ان القمیون کانوا بالانف من غیر استثناءٍ لواحد منهم الا ابا جعفر بن بابویه کانوا مجبرة مشبهة. آن عبارت معروف سید مرتضی که ابو الحسن شریف یک رساله‌ای در ردش نوشته اینها هم شیخ طوسی ناظر به همان عبارت‌هاست. ایشان می‌گوید که این مطلبی که شما تصور کردید که اینها روایت‌های جبر و تشبیه و امثال اینها نقل کردند به خاطر این نیست که اینها را قبول دارند. اینها جامع‌نگارند به تعبیر من. تعبیر شیخ طوسی این هست که برای این این روایت‌ها را نقل می‌کنند که به افراد حالی کنند که من همۀ روایت‌ها را جمع کردم. لازم نیست روایت‌هایی که اعتقاد داشته باشد نقل کند. فوقش این است که روایت را نقل کرده. اینها کسانی هستند که نقلشان دلیل بر این نیست که روایت را قبول داشته باشد. کشی این قسم است، جامع‌نگار است. در خود رجال کشی مکرر روایت‌هایی را نقل می‌کند بعد ذیلش هم حتی توضیح می‌دهد که این روایت‌ها قبول نیست، این روایت‌ها بی‌خود است، ولی نقلش هم می‌کند. چون بنایش جمع جمیع روایت‌هایی هست که بوده. من جمله از مواردی که ایشان هست مواردی که اتفاقاً مربوط به همین علی بن محمد بن قتیبه هم هست. حالا من عبارتش را الآن می‌خوانم، از این عبارت بعداً می‌خواهم استفاده بکنم ولی عبارتش را ذکر بکنم بد نیست. ایشان در ذیل ترجمۀ فضل بن شاذان روایت‌هایی که قمی‌ها در مذمت یونس است. من حالا فضل نوشتم احتمالاً اشتباه لفظی باید کرده باشم. در ذیل ترجمۀ یونس است. یونس بن عبد الرحمن، روایت‌های زیادی در مورد یونس و امثال اینها نقل می‌کند. بعد ذیلش می‌گوید قال ابو عمرو فلینظر الناظر فیتعجب من هذه الاخبار التی رواه القمیون فی یونس و الیعلم انها لا تصح فی العقل. بعد یکی یکی این روایت‌ها را رد می‌کند. اوّل این اشکال دارد، دوم این اشکال دارد، سوم این اشکال دارد. همه‌اش را رد می‌کند و با این حال نقل هم می‌کند. ولی ردش هم می‌کند. در بعضی جاها با اشاره به این که این راوی‌ها گیر دارند اشارۀ اجمالی هست که این روایت‌هایش را باید در ذیلش می‌گودی این راوی غالی است، من رأس الغلاة هست، من ارکان الغلاة هست، امثال اینها. اشاره به این هست که این روایت‌هایشان قبول نیست.

بنابراین نکته‌ای که در مورد کشی آن چیزی که هست از مجموع منش کشی استفاده می‌شود آن این است که کشی جامع‌نگار هست. و من تصور می‌کنم که یروی عن الضعفاء و یعتمد المراسیل عمدتاً مربوط به همین وجه است. یعنی بحث جامع‌نگاری است. و این که قدما به اصطلاح ناظر به بحث اصالة العدالة باشند آن تفسیری که آقای خویی می‌کند و امثال اینها ما شاهد روشنی بر آن معنای اصالة العدالة ولو به معنای دومی که خود آقای خویی هم روی آن معنا تکیه دارد نداریم. ولی در مورد این که قدما جامع نگار بودند. حتی در مورد احمد بن محمد بن خالد برقی که یکی از کسانی هست که در موردشان یروی عن الضعفاء و یعتمد المراسیل گفته شده این مرحوم ابن غضائری تعبیر می‌کند که قمی‌ها احمد بن محمد بن خالد را تضعیف کردند ولی اشتباه کردند، تضعیفشان درست نیست. احمد بن محمد بن خالد جامع‌نگار بوده. می‌گوید فانه لا یبالی عمن یأخذ علی طریقة اهل الاخبار. اهل الاخبار یعنی مورخین. مورخین یک مقداری در نقل‌های حدیثی در نقل یک مقداری سعۀ مشرب داشتند. شاید یک موقعی در همین درس هم گفته باشم. طبری مورخ از طبری مفسر سعۀ مشربش بیشتر است. همین طبری در تفسیرش سخت‌گیر از طبری در تاریخش است. حتی یک نفر در دو تا کتابش. اصلاً سبک مورخین یک مقداری توسعۀ مشرب هست. ایشان می‌گوید اینها احمد بن محمد بن خالد چون اصالتاً مورخ هست. اصلش جنبۀ اوّلیه‌اش مورخ هست، حدیثش تحت تأثیر روش تاریخ‌نگاری‌اش است. اینها هم همین است. کشی اینها در واقع همین سبک هست. حالا اجازه بدهید ادامۀ این بحث را ما فردا صحبت کنیم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان